

عفت در سیره پیشوایان

<?xml encoding="UTF-8">

اشاره

یکی از ارزش‌های والای انسانی و اسلامی‌ای که سرچشمه ارزش‌های دیگر و موجب آثار درخشان معنوی است، خوی عفت می‌باشد که می‌توان آن را یکی از پایه‌های اخلاق و صفت کلیدی‌ای برای عقب زدن رذایل و سوق دهنده به سوی تکامل و درجات عالی و کمالات متعالی دانست. در قرآن و روایات از این خصلت، بسیار تمجید شده و سیره پیشوایان معصوم(ع) نیز سرشار از این خصلت نیکو است. با این اشاره به مطالب زیر می‌پردازیم :

معنای عفت

عفت در اصل به معنای خویشتن داری، تسلط بر نفس و نقطه مقابل شهوت پرستی و شکم پرستی است. راغب اصفهانی در لغت نامه "مفردات" می‌گوید: "عفت حالتی در نفس است که انسان را از غلبه شهوت باز می‌دارد."

قیومی در لغت نامه "المصباح المنیر" هم نظیر همین معنا را ذکر نموده و می‌نویسد: "عَفَّ عَنِ الشَّيْءِ اِمْتَنَعَ عَنْهُ؛ از چیزی عفت ورزید، یعنی خود را از آن بازداشت."

طریحی در "مجمع البحرین" می‌نویسد: "العِفَافُ كَفَّ النَّفْسَ عَنِ الْمَحْرَمَاتِ، وَ عَنْ سُؤَالِ النَّاسِ؛ عفت، بازداری روح و روان از گناهان و هم چنین نگه داری خویش از دراز کردن دست سؤال به سوی دیگران است." (1) از روایات نیز همین معنا استفاده می‌شود، لذا این واژه یک معنای عام دارد، ولی بیشتر در مورد خویشتن داری در دو مسئله استعمال شده است: خویشتن داری و قناعت در امور مالی و کنترل غریزه جنسی، که اولی موجب حفظ عزت و آبرو شده و دومی موجب حیا، شرم و غیرت در مقابل پرده دری و انحرافات جنسی می‌گردد. البته از این دو در اصطلاح روایات به عفت بطن و فرج تعبیر شده است؛ مثلاً پیامبر(ص) فرمود: "در مورد امتم در مورد شکم پرستی و شهوت پرستی جنسی، بیمناک هستم." (2)

حضرت علی(ع) در فرازی از وصیت خود به محمد بن ابی بکر می‌فرماید: "اِنَّ اَفْضَلَ الْعِفَّةِ الْوَرَعُ فِي دِينِ اللَّهِ وَالْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ؛ بهترین مصداق عفت، رعایت پاکي و پرهیزکاری در دین خدا و عمل در اطاعت الهی است." (3) در لغت نامه "التحقیق" آمده: فرق بین عفت و تقوا این است که عفت به معنای حفظ نفس از شهوات انسانی است ولی تقوا یعنی حفظ نفس از انجام گناهان. بنابراین عفت یک حالت درونی است، ولی تقوا بر اعمال خارجی نظارت دارد. (4)

واژه عفت در قرآن، بیشتر در این دو مورد استعمال شده است؛ مثلاً در یک جا آمده: "وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند، تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند." (5) و در مورد دیگر می‌فرماید:

"... يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ؛ باید انفاق شما، به خصوص برای آن مهاجران فقیری باشد که... از شدت عفت و خویشتن داری، افراد ناآگاه، آنها را ثروتمند می‌دانند." (6)

در مورد ارزش انسان عفیف، همین قدر بس که امیرمؤمنان می‌فرماید: "مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ اجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ، لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ پاداش مجاهدی که در راه خدا به شهادت رسیده، برتر از شخص با عفتی نیست که توان گناه دارد، ولی گناه نکند، زیرا چنین شخص نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا باشد." (7)

چند نمونه از عفت‌ورزی پیشوایان

1 - در شأن رسول خدا(ص) گفته‌اند: او عفیف‌ترین انسان‌ها بود، در همه ابعاد با خویشتن داری عجیبی به تدبیر امور می‌پرداخت. در جنگ احد، دندان‌های جلویی‌اش شکست و صورتش از ناحیه دشمنان شکاف برداشت. برخی از او خواستند تا دشمن را نفرین کند، آن حضرت با کمال خویشتن داری فرمود: "من به عنوان ناسزاگو مبعوث نشده‌ام، بلکه به عنوان دعوت کننده و مایه رحمت برای مردم فرستاده شده‌ام." سپس به جای نفرین، چنین دعا کرد: "اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَانَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ خدایا! قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها ناآگاه‌اند".

عمر بن خطاب نیز اصرار داشت که پیامبر(ص) نفرین کند، ولی آن حضرت با کمال خویشتن داری، و صبر انقلابی، از نفرین کردن، امتناع ورزید. (8)

آن حضرت آن چنان از تقاضا کردن (و درخواست کمک مالی) از این و آن - که ضربه شدیدی به عزت و عفت انسان می‌زند - بیزار بود، لذا فرمود: "مَنْ سَأَلَ وَ عِنْدَهُ مَا يُغْنِيهِ فَاِنَّمَا يَسْتَكْثِرُ مِنْ جَمَرِ جَهَنَّمَ؛ کسی که از مردم درخواست کند، در حالی که به مقدار کفایت دارد، آتش دوزخ را برای خود افزون می‌سازد." (9)

زندگی آن حضرت آمیخته با دستورهای قرآن بود، همان قرآنی که در آیه 273 سوره بقره اصحاب صفه (مهاجران فقیر در مدینه) را به خاطر خویشتن داری در اوج شدت فقر، ستوده است، آنان که با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشته و از کسی تقاضای کمک نکردند، به گونه‌ای زیستند، که مردم ناآگاه گمان می‌کردند که آنها ثروتمند اند: "يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ" روزی گروهی از مسلمانان مدینه خدمت پیامبر(ص) آمده و عرض کردند: "از درگاه الهی بهشت را برای ما ضمانت کن." پیامبر(ص) پس از اندکی درنگ فرمود: "من با يك شرط چنین ضمانتی را برای شما می‌کنم"، پرسیدند: آن شرط چیست؟ فرمود: "أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا؛ از هیچ کس (جز خدا) چیزی را تقاضا نکنید."

آنها نیز تعهد کردند که در زندگی از احدي تقاضا نکنند. لذا کار به جایی رسید که اگر یکی از آنها در سفر بود و سواره حرکت می‌کرد و تازیانه‌اش بر زمین می‌افتاد، خوش نداشت به کسی بگوید: تازیانه‌ام را به من بده، بلکه خودش پیاده می‌شد و تازیانه را برمی‌داشت، تا مبدا از کسی تقاضایی کرده باشد، یا این که وقتی کنار سفره نشسته و دستش به آب نمی‌رسید، به کسی نمی‌گفت که آب به من بده، بلکه خودش برمی‌خاست و ظرف آب را برمی‌داشت و می‌نوشید. آری پیامبر(ص)، هم خود این گونه می‌زیست و هم به شاگردانش این گونه توصیه می‌کرد. (10)

2- یکی از اصحاب پیامبر(ص) نمی‌توانست هزینه زندگی‌اش را تأمین کند، در فشار سختی بود. روزی همسرش به او گفت: "کاش به محضر رسول خدا(ص) می‌رفتی و از او چیزی می‌خواستی." او نیز خدمت پیامبر(ص) رفت و

تقاضاي كمك كرد، پيامبر(ص) به او فرمود: "مَنْ سَأَلَنَا اعْطَيْنَاهُ، وَ مَنْ اسْتَغْنَى أَغْنَاهُ اللَّهُ؛ كَسِي كَه از ما تقاضا كند، به او عطا مي كنيم و هر كس بي نيازي جويد، خداوند او را بي نياز كند."

صحابي با خود گفت: منظور پيامبر(ص) جز من كسي نيست، به سوي همسرش بازگشت او را از سخن پيامبر(ص) مطلع ساخت. زن گفت: رسول خدا(ص) بشر است و از حال تو بي اطلاع مي باشد، نزد او برو و وضع خود را براي او بيان كن، صاحبي بار ديگر نزد پيامبر(ص) آمد.

پيامبر(ص) باز همان سخن را به او فرمود. او بازگشت و با اصرار همسرش براي بار سوم نزد پيامبر(ص) آمد، پيامبر(ص) نيز جوابش همان داد. او تصميم گرفت دنبال كار برود. لذا كلنگي را از شخصي عاريه كرده و به طرف كوهستان رفت و مقداري هيزم جمع آوري نمود و آن را به مدينه آورد و به پنج سير آرد فروخت، آن آرد را به خانه آورد. همسرش نيز نان پخت و با هم خوردند. به كار خود ادامه داد و از پس انداز خود، كلنگي خريد. كم كم از اندوخته اش دو شتر و يك غلام خريد و سرانجام ثروت مند شد. در اين هنگام نزد رسول خدا(ص) آمد و وضع زندگي خود را شرح داد، پيامبر(ص) فرمود: "مَنْ سَأَلَنَا اعْطَيْنَاهُ وَ مَنْ اسْتَغْنَى أَغْنَاهُ اللَّهُ" (11) آري خويشتن داري و عفت نفس، آن صاحبي را در پرتو هدايت نوراني پيامبر(ص) عزت مند كرد و از ذلت و سرافكندگي نجاتش داد.

3 - در مورد غيرت و عفت ناموسي پيامبر(ص) نيز سخن بسيار است؛ از جمله اين كه: امّ سلمه - يكي از همسران پيامبر(ص) - مي گويد: در حضور پيامبر(ص) بودم، يكي از همسرانش به نام ميمونه نيز حاضر بود، در اين هنگام ابن ام مكتوم كه نابينا بود به آن جا آمد، پيامبر(ص) به ما فرمود: "حجاب خود را در برابر ابن ام مكتوم رعايت كنيد." پرسيديم: مگر او نابينا نيست، بنابراين حجاب ما چه معنا دارد؟ فرمود: "آيا شما نابينا هستيد؟ آيا شما او را نمي بينيد؟" (12)

4 - اميرمؤمنان (ع) فرمود: روزي مرد نابينايي با اجازه قبلي، به خانه فاطمه زهرا(س) آمد، حضرت زهرا(س) خود را پوشانيد، پيامبر(ص) كه در آن جا حاضر بود پرسيد: "با اين كه اين مرد نابينا است، چرا خود را پوشاندي؟" حضرت زهرا(س) عرض كرد: "اگر او مرا نمي بيند، من او را مي بينم، وانگهي او بو را استشمام مي كند." رسول خدا(ص) به نشانه تصديق سخن و عمل فاطمه(س) فرمود: "گواهي مي دهم كه تو پاره وجود من هستي." (13)

5 - در ماجراي جنگ جمل كه در سال 36 هـ. ق رخ داد، وقتي سپاه علي(ع) بر دشمن پيروز شد، عايشه در ميان هودج بود، علي(ع) نزد او آمد و فرمود: "... سوگند به خدا، آنان كه زن هاي خود را در پشت پرده عفاف نگه داشتند و تو را از خانه خارج نمودند، با تو به انصاف رفتار نكردند." سپس نگذاشت نامحرماني به پيش آيند، بلكه به محمد بن ابي بكر - برادر عايشه - دستور داد، تا او را از هودج بيرون بكشد، سپس او را در خانه صفيه دختر حارث پناه داد، (14) آن گاه با حفظ كامل حريم عفاف، او را روانه مدينه كرد.

آري با اين كه او از سران جنگ افروز دشمن بود، حضرت علي(ع) در حفظ عفت او بسيار كوشيد؛ حتي دو نفر از سپاهيان ناآگاه علي(ع) درصدد بودند كه نسبت ناروايي بي عفتي به عايشه بدهند، حضرت علي(ع) به شدت از آنها جلوگیری نمود و دستور داد به هر کدام - به عنوان حد قذف - صد تازيانه زدند و هنگامي كه عايشه را به سوي

مدینه روانه می‌نمود، بیست نفر زن را مأمور کرد تا به صورت مردان جنگی، شمشیر را به کمر بسته و عایشه را به مدینه برسانند.

این دستور از این رو بود که در مسیر راه، غارت‌گران با دیدن قیافه‌های آنها، بترسند و به کاروان عایشه حمله ننمایند، از این طریق حریم عفت عایشه حفظ گردد. البته این موضوع به قدری مخفی بود که حتی عایشه نفهمید. لذا در محلی از مسیر راه به علی(ع) اعتراض کرد و گفت: "علی(ع) با مأموران سپاهی مرد، حرمت عفت مرا پاس نداشت." اما وقتی به مدینه رسید و آن زنان، لباس‌های مردانه خود را درآوردند و به عایشه گفتند: ما زن بودیم و علی(ع) ما را پاسدار تو نمود، تا تو را به مدینه برسانیم؛ عایشه دریافت که اعتراض بی‌مورد بوده و علی(ع) حرمت عفت او را به طور کامل حفظ کرده است. (15)

6 - ابو صباح کنانی که یکی از شاگردان معروف امام باقر(ع) است می‌گوید: روزی برای دیدار امام باقر(ع) به سوی خانه‌اش حرکت کردم، وقتی به در خانه رسیدم، در را زدم، کنیزی که تازه به حد بلوغ رسیده بود در را باز کرد، با دست به سینه‌اش زدم و گفتم به آقایت بگو ابوصباح است تا اجازه ورود دهد. در همان لحظه امام باقر(ع) از پشت دیوارهای خانه بلند فرمود: "أَدْخُلْ لَا أُمَّ لَكَ؛ ای بی‌مادر! وارد خانه شو." وارد شدم، دریافتم که امام باقر(ع) از این که حریم عفت کنیز را شکسته‌ام نسبت به من عصبانی است، عرض کردم: سوگند به خدا! قصد لذت‌جویی نداشتم، می‌خواستم بر ایمانم افزون گردد (که آیا شما از پشت دیوارها از کار ما اطلاع می‌یابید؟) امام باقر(ع) فرمود: راست می‌گویی، اگر فکر کنی که این دیوارها مانع دید ما می‌شود، پس فرقی بین ما و شما نیست، آن گاه آن حضرت با تأکید به من فرمود: "إِيَّاكَ أَنْ تُعَاوِدَ إِلَيَّ مِثْلَهَا؛ قطعاً پرهیز تا مبادا این کار (دست درازی به نامحرم) را تکراری کنی." (16)

7 - یکی دیگر از شاگردان امام باقر(ع) به نام ابوبصیر می‌گوید در کوفه به یکی از بانوان درس قرائت آیات قرآن می‌دادم، روزی در یک موردی با او شوخی‌ای کردم (که بر خلاف حریم عفت بود)، پس از گذشت مدت‌ها از این حادثه، در مدینه به محضر امام باقر(ع) رسیدم، به من فرمود: "کسی که در جای خلوت گناه کند، خداوند نظر لطفش را از او برگرداند، این چه سخنی بود که به آن زن گفتی؟" از شدت شرم، سر در گریبان کرده و توبه کردم، امام باقر(ع) فرمود: "مراقب باش که تکرار نکنی" (و با زن نامحرم شوخی ننمایی) (17)

8 - امام صادق(ع) دوستی داشت که همواره با هم بودند، روزی همین دوست به غلامی تن‌دی کرد و با کمال گستاخی حریم عفت او را شکست و گفت: "ای زنا زاده! کجا بودی؟" هنگامی که امام این سخن خلاف عفت او را شنید، به شدت ناراحت شد، به طوری که دستش را بلند کرد و محکم بر پیشانی خود زد و فرمود: "سُبْحَانَ اللَّهِ!" آیا به مادر غلام، نسبت ناروا می‌دهی؟ من تو را آدم پرهیزکاری می‌دانستم، ولی اکنون می‌بینم پرهیزکار نیستی." دوست امام عرض کرد: فدایت گردم! مادر این غلام، از اهالی سِند (از سرزمین هند) است و بت‌پرست می‌باشد (بنابراین ناسزا به او اشکال ندارد)، امام صادق(ع) فرمود: "آیا نمی‌دانی که هر امتی، بین خود قانون ازدواجی دارد؟ از من دور شو!"

آن هنگام بین آن دوست و امام صادق(ع) جدایی افتاد و تا آخر عمر امام، این جدایی ادامه یافت. (18)

این ماجرا نیز ما را به عفت زبان و کنترل آن از هرزه‌گویی و گفتار خلاف عفت دعوت می‌کند و حاکی از آن است

که مسئله حفظ عفت جامعه؛ حتی نسبت به بیگانگان بسیار مهم است و باید مرزهای آن را شناخت و در حفظ آن کوشا بود.

9 - روزی امام حسن(ع) به نماز ایستاده بود، در این هنگام زن زیبایی که شیفته جمال آن حضرت شده بود، نزد امام آمد و با عشوه خاصی نزد امام ایستاد، امام نماز را کوتاه کرد و فرمود: "چه کار داری؟" او گفت: "برخیز و از من کام بگیر زیرا من شوهر ندارم و نزد شما آمده‌ام..." امام حسن(ع) چند بار به او فرمود: از من دور شو، ولی او هم چنان (چون زلیخا نسبت به یوسف) اصرار و سماجت می‌کرد، در این هنگام امام از خوف خدا به گریه افتاد و مکرر به او می‌فرمود: از من دور شو. و گریه‌اش شدیدتر می‌شد، به طوری که آن زن نیز منقلب شده و گریه کرد. در این وقت امام حسین(ع) آمد، او نیز منقلب شده و گریه کرد، بعضی از اصحاب آمدند و آنها نیز به گریه افتادند. آن زن در حال گریه از آن جا دور شد و حاضران متفرق شدند.

امام حسین(ع) به احترام برادر، راز حادثه را از امام حسن(ع) نپرسید، تا این که پس از مدتی امام حسن(ع) خوابی دید، پس از بیدار شدن گریه کرد، امام حسین(ع) علت گریه را پرسید، امام حسن(ع) فرمود: "امشب در عالم خواب، یوسف(ع) را دیدم، و در میان جمعیت به من نگاه کرده و من بی‌اختیار گریستم، پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: به خاطر آن همه رنج‌ها که از همسر عزیز مصر کشیدی، و زندانی شدی و پدرت یعقوب به فراق تو گرفتار شد، یوسف به من گفت: "آیا تو از آمدن آن زن بیابانی، و خودداری خود از او و گریه ات، تعجب نکردی؟" (19)

یعنی ای یوسف فاطمه(س) تو نیز مانند من گرفتار شدی، ولی از خوف خدا، حریم عفاف را حفظ کردی، و با گریه‌ها و تحمّل رنج‌ها، از هر گونه شوائب رهایی یافتی .

پي نوشت ها :

- 1 - مفردات راغب، المصباح المنیر، و مجمع البحرین واژه "عَفّ".
- 2 - اصول کافی، ج2، ص.79
- 3 - بحارالانوار، ج77، ص.390
- 4 - التحقیق فی کلمات القرآن، تألیف حسن مصطفوی، واژه عَفّ.
- 5 - سوره نور، آیه.33
- 6 - سوره بقره، آیه.273
- 7 - نهج البلاغه، حکمت.474
- 8 - محدّث قمی، کحل البصر، ص.144
- 9 - تفسیر مراغی، ج3، ص.50
- 10 - فروع کافی، ج4، ص.21
- 11 - اصول کافی، ج2، ص.139
- 12 - بحارالانوار، ج104، ص.37
- 13 - همان، ج43، ص.91

- 14 - تتمة المنتهي، ص.12
- 15 - اقتباس از كتاب صوت العدالة الانسانيّة، ج1، ص.82
- 16 - كشف الغمه، ج2، ص.353
- 17 - بحارالانوار، ج46، ص.247
- 18 - وسائل الشيعه، ج11، ص.331
- 19 - مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص15؛ بحار، ج43، ص340.